

تقدیم به فرماندهی گمنامی که
آرزوی شهادت
در دلش شعله می کشید
و به برکت نامش گردهم آمدیم...

خاطرات مدافع حرم سردار شهید سید جلال حبیب الله پور

حبیب لشکر

به کوشش: مصیب معصومیان



حبیب لشکر

سرشناسه: معصومیان، مصیب، ۱۳۴۷ -
 عنوان و نام پدیدآور: حبیب لشکر/ به کوشش مصیب معصومیان.
 مشخصات نشر: قم: انتشارات شهید کاظمی، ۱۳۹۸.
 مشخصات ظاهری: ۲۱۶ ص: مصور (بخشی رنگی).
 فروست: مدافعان حرم: ۱۸.
 شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۶۰۹-۳۴-۰
 وضعیت فهرست نویسی: فیبا
 یادداشت: بالای عنوان: خاطرات مدافع حرم سردار شهید سید جلال حبیب الله پور.
 عنوان دیگر: خاطرات مدافع حرم سردار شهید سید جلال حبیب الله پور.
 موضوع: حبیب الله پور، سید جلال، ۱۳۴۶-۱۳۹۴.
 موضوع: شهیدان مسلمان -- سوریه -- سرگذشت نامه
 موضوع: Muslim martyrs -- Syria -- Biography.
 موضوع: شهیدان -- ایران -- بازماندگان -- خاطرات
 موضوع: Martyrs -- Iran -- Survivors -- Diaries.
 رده بندی کنگر: BP۵۲/۶۶
 رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۸۴
 شماره کتابشناسی ملی: ۵۷۷۲۵۳۴

انتشارات: شهید کاظمی
 شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

نویسنده: مصیب معصومیان
 نوبت چاپ: اول تابستان ۹۸

قیمت: ۲۰/۰۰۰ تومان

صفحه آرای: محمدعباس زاده
 شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۶۰۹-۳۴-۰

تمامی حقوق برای نشر شهید کاظمی محفوظ است

دفتر مرکزی نشر و پخش: قم، خیابان معلم، مجتمع ناشران، طبقه اول،
 فروشگاه ۱۳۱، شماره تماس: ۰۲۵۳۷۸۴۰۸۴۴۶
 www.manvaketab.ir سامانه پیام کوتاه: ۳۰۰۱۴۱۴۴



<http://i.instagram.com/nashre-shahidkazemi>



<https://telegram.me/nashreshahidkazemi>

فہرست

/// ۱۱ مقدمہ

/// ۱۳ اشارہ

فصل اول

/// ۱۵ خاطرات خانوادہ و بستگان

۱۶ ❖ از زبان پدر شہید: «سید حسین حبیب اللہ پور»

۲۳ ❖ از زبان مادر شہید: «فاطمہ خدادادی»

۳۷ ❖ از زبان همسر شہید: «مریم اکبری»

۷۹ ❖ از زبان فرزند شہید: «سید علی»

۹۱ ❖ از زبان فرزند شہید: «سیدہ فاطمہ زہرا حبیب اللہ پور»

۱۱۷ ❖ از زبان خواہر شہید: «اشرف السادات حبیب اللہ پور»

۱۲۵ ❖ از زبان برادر شہید: «سید کمال حبیب اللہ پور»

۱۲۹ ❖ از زبان عروس شہید: «بہارہ امیدی»

۱۳۳ ❖ از زبان خواہر زادہ شہید: «صبا مشہدی محمدی»

فہرست

فصل دوم

۱۳۵ /// خاطرات دوستان و ہم رزمان شہید

۱۳۷ ❖ بہ قلم نگارندہ کتاب: «مصیب معصومیان»

۱۴۳ ❖ از زبان ہمکار شہید: «محمد مہدی مہدی نژاد»

۱۴۵ ❖ از زبان شاگرد شہید: «محمد امین برار خانی»

۱۵۳ ❖ از زبان ہمکار شہید: «علی حسنعلی زادہ»

۱۵۷ ❖ از زبان ہمکار شہید: «محسن لطفیان»

۱۶۱ ❖ از زبان ہمکار شہید: «مہدی علی گل تبار»

۱۶۳ ❖ از زبان ہمکار شہید: «اکبر جان دارو»

۱۶۵ ❖ از زبان ہمکار شہید: «امین رجبی»

۱۶۹ ❖ از زبان ہمکار شہید: «کامران داداش پور»

۱۷۳ ❖ از زبان ہم رزم شہید: «حسین برادران»

۱۸۱ ❖ از زبان ہمکار شہید: «سید علی حسینی»

۱۸۵ ❖ از زبان ہم رزم شہید: «محسن صفری»

۱۸۹ ❖ از زبان فرماندہ لشکر و ہم رزم شہید: «سردار حمید رضا رستمیان»

۲۰۱ /// آلبوم تصاویر

شهدای مدافع حرم در زمان حیات خود از اولیای الهی به شمار می روند.
اگر شهدای مدافع حرم نبودند اثری از حرم اهل بیت علیهم السلام نبود.

❖ امام خامنه‌ای مد ظله العالی ❖

کلام امام خامنه‌ای علیه السلام مهم‌ترین سند در نقش‌آفرینی رزمندگان شمالی در طول جنگ است: آنجا که حضرت آقا درباره این لشکر و رزمندگان شمالی می‌فرماید:

«لشکروبیژه ۲۵ کربلا، یک لشکر قوی، قدرتمند، خط‌شکن و خط‌نگهدار بود».

مازندران، رزمندگان، و سرداران آن شجاعانه و قهرمانانه، و به تعبیر کامل، مؤمنانه از دینشان دفاع کردند. مردم مازندران کسانی بودند که در همه فداکاری‌های جنگ، جای پای آن‌ها دیده می‌شود.

❖ تقدیم به شهدای دفاع مقدس و شهدای مدافع حرم

❖ به ویژه حماسه‌سازان خان طومان: لشکروبیژه ۲۵ کربلا

❁ مقدمه

شکر خدا که به دوستداران، یاران، و شیفتگان اهل بیت علیهم‌السلام توفیق بسترسازی ظهور منجی عالم بشریت را عنایت کرد تا عاشقان مکتب نبوی صلی‌الله‌علیه و آله و سلم و آل مطهرش بتوانند سربازی و جان‌فشانی خود را در این راه پرمخاطره به نمایش بگذارند.

انقلاب اسلامی به دست ملت بزرگ ایران، آن وعده بزرگ الهی را برای بسترسازی ظهور عدالت‌گستر جهانی آشکار کرد تا یاور مستضعفان، مدافع سیره اهل بیت علیهم‌السلام، و مروج اسلام ناب محمدی باشند.

در این میان، فرزندان انقلابی امام و مقام معظم رهبری، با بصیرتی بی‌نظیر و همتی والا در تمام عرصه‌های نبرد با استکبار جهانی حضور یافته‌اند.

مدافعان حریمین شریف، از یاران ولایت و امامت هستند که مظلومانه مهاجرت کردند و غریبانه در آن وادی مظلوم تاریخ اسلام، جان‌فشانی می‌کنند.

کتاب حاضر، گوشه‌ای از شخصیت و وضعیت حماسی سردار شهید، سید جلال حبیب‌الله پور است که در لشکر ویژه ۲۵ کربلا در دوران دفاع مقدس، و در لشکر عملیاتی ۲۵ کربلا، در دوران دفاع از امنیت کشور و دفاع از حریمین شریف، حماسه‌آفرینی کرده است.

شهید حبیب‌الله پور عاشق جامانده دفاع مقدس و بی‌قرار دفاع از حرم بود. مردی که تمامی ویژگی‌های یک مجاهد مسلمان ولایت‌مدار و شهادت‌طلب را در وجودش داشت و الگویی کامل برای نسل دفاع مقدس و نسل جدید بود. او به دنبال ادای تکلیف بود تا هر جا نیاز به حضورش باشد، انجام وظیفه کند. در نهایت، پایان این عشق‌بازی در میدان جهاد و شهادتی بود که در تاریخ ۱۳۹۵/۱/۲۰ جان‌ش را به حضرت زینب علیها السلام و حضرت رقیه علیها السلام هدیه کرد و پیکر مطهرش پس از حدود ۱۲۰۰ شبانه‌روز به میهن اسلامی بازگشت.

روحش شاد و راهش پاینده باد!

❖ سردار حمیدرضا رستمیان، فرمانده لشکر ۲۵ کربلا

✿ اشاره

نزدیک غروب بود. سی‌ام بهمن‌ماه ۹۶. چند عکس که با سردار رستمیان گرفته بودم را برایش فرستادم. عکس‌ها را که دید، نوشت: «این عکس‌ها را کجا گرفتی؟» نوشتم: «هفت تپه، سال ۱۳۹۲.»

برایش چند عکس دیگر از سیدجلال فرستادم. بیشتر تعجب کرد. معلوم بود برایش قشنگ و جالب است.

- از سیدجلال سال ۹۲ بیش از صد تا عکس دارم. نمی‌دونم چرا این همه عکس ازش گرفتم.

+ مأمور بودی برای شهید آینده عکس‌گیری. معطل نکن! جمع‌آوری خاطرات شهید سیدجلال را شروع کن!

- والا خیلی‌ها به من گفتن. نمی‌دونم چرا توفیق همیشه شروع کنم. شما

دعا کنید بعد از جمع‌آوری خاطرات شهید سالخورده، برم سراغ سیدجلال.

+ کفش آهنی به پا کن و مُصر باش در جمع‌آوری خاطرات سیدجلال. کمونم خود شهید به دنبال گمنامی باشه.

- دلم براش تنگ شده. ببینم خدا چی می‌خواد. روزی میشه یا نه؟

آن شب چهره سیدجلال از جلوی چشم‌هایم کنار نمی‌رفت. نمی‌دانم تأثیر حرف

سردار بود یا کمک خود سیدجلال که با خودم قطعی کردم و تصمیم گرفتم.

ساعت یازده شب بود. تلفن را برداشتم و دنبال نام «سیدعلی حبیب‌الله‌پور»،

فرزند سيد جلال گشتم. پيدا كردم و شماره گرفتم. گوشي را برداشت بعد از تعارفات و احوال پرسى، درخواست كردم فردا او و مادرش را ببينم. گفتم: مى خواهم درباره جمع آورى خاطرات پدرت حرف بزنيم. فردا شهادت مادرش حضرت زهرا عليها السلام است. چه روزى بهتر از اين؟ پذيرفت. قرار شد حوالى عصر به همراه سردار و چند نفر ديگر برويم.

فردا طبق قرار با سردار رستميان، بالويى، پور محمديان، عسگرى ابراهيمى، و همسر م حوالى ساعت چهار عصر راهى شديم سمت بابلسر. سردار زودتر از ما رسيده بود. وارد خانه شديم و چند دقيقه بعد، صلواتى نثار روح شهيد كرديم و سردار صحبت را شروع كرد. از مظلوميت آقا سيد جلال شروع كرد و درباره تصميميمان بر جمع آورى خاطرات سيد جلال گفت.

سيد على، پسر شهيد خيلى استقبال كرد و گفت خودشان هم علاقه مند بودند كسى باشد كه خاطرات شهيد را جمع آورى كند. گفت: «چه كسى بهتر از آقاى معصوميان كه هم دوست بابا بودن، هم مورد اعتماد ما هستن.» بعد از اين من درباره روال كار جمع آورى خاطرات، با پسر و همسر شهيد بزرگوار حرف زدم.

نظر سيد على اين بود كه شايد نتوانيم از خانواده خاطره چندانى جمع كنيم؛ چون شهيد بزرگوار در منزل چيزى از اتفاقات و مسائل كارى و مأموريت ها نمى گفت. اما من اميد داشتم و دلم گرم بود به محبت و معرفت شهيد. مى دانستم قدم اول را كه بردارم، آقا سيد خودش مى آيد كمك. به شوخى گفتم: «همين كه مى گى بابا تو خونه چيزى نمى گفت، خودش خاطره س.»

دو سه روز بعد دوباره آن ها را ديدم. من داشتم مى رفتم كه اولين جلسه مصاحبه را آغاز كنم. تمام راه به اين حرف سيد على فكر مى كردم: «وقتى گفتيد براى جمع آورى خاطرات ميايد منزل ما، گريه م گرفته بود؛ چون توى دلم نيت انجام اين كار رو داشتم...» من اين اتفاق را نشانه حمايتى از جانب سيد جلال مى دانم. به اينكه او هم مى خواهد اين خاطرات منتشر شود، دلگرم شدم.

از خداوند بزرگ مى خواهم كمك كند. از روح شهيد آقا سيد جلال مى خواهم يارى برساند در اين كار، تا آنچه رضاى خدا در آن است، به بهترين نحو انجام پذيرد.